یادداشت

یادداشتی درباره «برف روی کاج‌ها»

عبور از مرز ناآگاهی به خودآگاهی

فرانک آرتا

«برف روی کاج‌ها» فیلم بحث‌برانگیز این روزهاست که خوشبختانه بعد از ماجراهای حاشیه‌ای و عبور از چوچوخ‌آکوان، بالاخره رنگ پرده سینما را به خود دید. یکی از معدود فیلم‌هایی که طی این سال‌ها رویکرد جدیدی به زن را در قساب تصویر با مخاطبانش در میان می‌گذارد. جای این نگاه سال‌ها میان فیلم‌های ایرانی خالی بود؛ اینکه یک زن چه تعریفی برای خودش در چارچوب خانواده قایل است و اینکه جقدر تلاش می‌کند که استیفای حق کند و از رخوت و سستی‌اش برای رسیدن به «خودآگاهی» و «شناخت از خود» بکاهد. «روبا» شخصیت اصلی فیلم با بازی مهناز افشار به‌گونه‌ای طراحی شد که در گذر از مسیر ناآگاهی به خودآگاهی نلوان سنگینی سی‌پی‌دهد؛ ورود دختری جوان به حریم خصوصی‌اش، مهمانی که خیلی ناخوانده بود، بلکه توسط خود او وارد زندگی‌اش شد. پس از ورود دختر جوان، تمام هویتم روبا در غبارآلودی و پیاوو درس‌دان خلاصه می‌شد یکی از صحنه‌های درخشان فیلم، بلان سه نفره روبا و نسیم و علی در خانه بود. در تمامی لانگ‌شات، نسیم روی صندلی مقابل پیانو نشسته و مشغول تمرین است امابیت به دوربین، روبا هم در کنارش ایستاده و فقط جلوتر نشسته به اوست. علی (حسین یاکمل) وارد اتاق می‌شود، با دیدن نسیم هول می‌شود و کیسه از دستش می‌افتد و میوه‌ها نقش بر زمین می‌شوند. تلنگری ظریف و ساده که دنیای فیلم را معرفی می‌کند. رویدادی در شرف وقوع است و به مخاطب گوشزد می‌دهد ولی روبا متوجهاش نمی‌شود. کم‌کم که روبا در این مسیر قرار می‌گیرد خیلی بطئی و بیشتر درونی با اطرافش و حتی اسبابی برمی‌خوش آشنا می‌شود و تعامل می‌کند. نمونه‌بارزش سرمه‌ای که شوهرش خریده بود ولی هیچ وقت از آن استفاده نمی‌کرد. ولی در انتهای فیلم وقتی مقابل آینه خود را می‌بیند، متوجه می‌شود که لکاز سال‌ها خود را نمی‌شناخته و حتی موقع آرایش کردن با شیئین صدای نریمان (صابر ابر) دستپاچه می‌شود. رنگ سیاه و سفید فیلم با توجه به فیلمبرداری درخشان محمود کلاری، فضای رخوت زندگی این زوج را بهتر منتقل می‌کند. در میزانسن حساب‌شده، روابط روبا و علی کاملاً گویاست. تعداد نمای دو نفره در فیلم کم‌است و هربار هم که با هم دیالوگ برقرار می‌کنند، روبه‌روی هم نیستند. این خط موازی که زن و مرد در زندگی‌شان دنبال می‌کنند؛ با پایان‌بندی فیلم به اوج می‌رسد. مرد در انتهای کار با صدای اریان اعتراف می‌کند و زن در جلوی کاخ هم بعد از سال‌ها می‌تواند از خوش احساسش به شوهرش بگوید؛ چیزی که سال‌ها زندگی‌اش عاری از آن بود. بیان احساس آیا اثر را باید پایان خوش بدانیم یا نه؟ ...با اینکه فیلم قصد دارد احساسات بیان‌نشده مرد و زن را نشان دهد، خوشبختانه روابط سلنتی متالیسم نمی‌شود از هیاهو، جیغ، فریاد و جدال‌های کلامی خبری نیست. انگار نه‌تنها روبا بلکه همه آدم‌ها دنبال گمشده خود هستند و هر کس بنابه درک و فهمش سعی می‌کند به جواب خود برسد. با بروز بحران اصلی یعنی خیانت شوهر که دنیای ذهنی روبا را ویران کرد، باعث می‌شود دیدگان شق دیگری از شخصیت روبا را به نمایش بگذارند. مریم و شوهرش با وجود زندگی از هم پاشیده‌شان با نگفتن واقعیت و پنهان‌کاری می‌خواهند دست‌کم زندگی روبا سیاه نشود و درعین حسرت‌بیت می‌خواهند حقیقت را نفهمد. به هرشکل با وجود ظاهر ساده روابط آدم‌های فیلم، عمق فاجعه با ظرفیت‌های فیلمنامه‌ای در تاریوید فیلم رسوخ می‌کند. ایده شماره تلفن دوست نسیم به کوچ کتاب پیانو نوشته می‌شود. ویبداد جدیدی را رقم می‌زند. تلفنی صحبت‌کردن خواهر نریمان از خانه روبا بعد از صحنه درونی و درنهایت پیدا کردن شماره تلفن روبا توسط نریمان. پیامک جواب خود نشان‌دادن نریمان به روبا از جلسه همسایه‌ها، باعث بحث کردن آرتیست‌های می‌شود و مهم‌تر از هر چیز قدرت نویسندگی و کارگردانی پیمان معادی را در فیلم نخست خود نشان می‌دهد.

بک برداشت

تماشای «برف روی کاج‌ها»

این خُرن زیبا

عسل عباسیان

در زندگی همه‌مان جملات، دیالوگ‌ها یا سکانس‌هایی هستند که مثل پُتک بر سرمان فرود می‌آیند و همچون موتیف در همه لحظات پس از آن، در ذهنمان مرور می‌شوند و افق‌های مختلف اعلام‌کارگر بر این سب می‌افتند تا هر چه بیشتر به حقیقت همان جمله، دیالوگ یا سکانس ایمان بیاوریم. اخیرا در پیشانی نوشت «استایل» اورهان پاموک، یکی از همین دست جملات را خواندم: «زیبایی هر منظره در خُرن آن نهفته است» درست مثل آخرین سکانس «برف روی کاج‌ها» به کارگردانی پیمان معادی.

کلوزایپ سیاه‌سفید می‌بینیم از شاخه‌هایی که آنیه برف روی آنها. لنگار «بُتدای برایتسب»* و «خُرن این سکانس» که با چفت و بست دقیق کارگردان نماینده‌ای از حزن جاری در تمام لحظات فیلم هم هست، با استناد به همان صحنه عجیبی که بالاتر هم گفتم، فیلم را آنچنان زیبا کرده که اگر فیلم را تماشا کنید، تا ساعت‌ها و شاید روزها دیالوگ‌ها و سکانس‌هایش ذهنت را سرتان برنخواهد داشت.

فرقی نمی‌کند کی بود که تا چه حد با «روبا»ی این فیلم (که مهناز افشار با ایفای نقش این شخصیت برگ تازه‌ای از توانمندی‌هایش در بازیگری را رو کرده) همذات‌پنداری کند. حتی اگر مثل نگارنده این سطور با «حسیم» فیه هم‌نیل باشید و نه اژدهایی را تجربه کرده باشید و نه شوهرش بگوید؛ چیزی که مثل همه زندگی‌اش عاری از آن بود. بیان احساس آیا اثر را باید پایان خوش بدانیم یا نه؟ ...با اینکه فیلم قصد دارد احساسات بیان‌نشده مرد و زن را نشان دهد، خوشبختانه روابط سلنتی متالیسم نمی‌شود از هیاهو، جیغ، فریاد و جدال‌های کلامی خبری نیست. انگار نه‌تنها روبا بلکه همه آدم‌ها دنبال گمشده خود هستند و هر کس بنابه درک و فهمش سعی می‌کند به جواب خود برسد. با بروز بحران اصلی یعنی خیانت شوهر که دنیای ذهنی روبا را ویران کرد، باعث می‌شود دیدگان شق دیگری از شخصیت روبا را به نمایش بگذارند. مریم و شوهرش با وجود زندگی از هم پاشیده‌شان با نگفتن واقعیت و پنهان‌کاری می‌خواهند دست‌کم زندگی روبا سیاه نشود و درعین حسرت‌بیت می‌خواهند حقیقت را نفهمد. به هرشکل با وجود ظاهر ساده روابط آدم‌های فیلم، عمق فاجعه با ظرفیت‌های فیلمنامه‌ای در تاریوید فیلم رسوخ می‌کند. ایده شماره تلفن دوست نسیم به کوچ کتاب پیانو نوشته می‌شود. ویبداد جدیدی را رقم می‌زند. تلفنی صحبت‌کردن خواهر نریمان از خانه روبا بعد از صحنه درونی و درنهایت پیدا کردن شماره تلفن روبا توسط نریمان. پیامک جواب خود نشان‌دادن نریمان به روبا از جلسه همسایه‌ها، باعث بحث کردن آرتیست‌های می‌شود و مهم‌تر از هر چیز قدرت نویسندگی و کارگردانی پیمان معادی را در فیلم نخست خود نشان می‌دهد.

*«اشاره به حد اکثر به باد می‌آید این ابتدای برایتسب.» سروده فروغ فرخزاد

عکس: بهروز حسنی، شرق

ناگفته‌های پیمان معادی در گفت‌وگویی صریح با مهرداد حجتی

قهر بزرگان سینما را چه کسی پاسخگوست؟

از گذر فروردین که بگذری - به «اردیبهشت» می‌رسی و من در اردیبهشتم در کری گشوده می‌شود و سیمای «پیمان» هویدا می‌شود. «بهار» بهانه است برای همین دیدارها؛ و پیمان مرا به خانه «رویا»ی خود می‌برد تا در آنجا خرم‌هایش را فاش بگوید. امروز، روزی از روزهای اردیبهشت است و من در یک سوی میز و«رویا»ی او نشسته‌ام تا از داستان این یک سال و چند ماه سکوتش بشنوم. او که با فیلم «جدایی نادر از سیمین» در چشم‌ها و یادها ماند؛ اینک در صبحی بهاری از «برف روی کاج‌ها»یی می‌گوید که دیگر در نتفس این ایام آب شده‌اند و به نگاه تماشاگر ریخته‌اند. برف هرچه هست نشانه‌ای از «زمستان» است و او از «زمستان» غمانگیز دلهره‌آور یک‌سالهاش برایم خواهد گفت. زمستانی که او را لرزاند و نگاه‌هایی را نگران ساخت. اما بهار، زمستان طولانی را به پایان برد و با اردیبهشت، سال او هم بهاری شد. «برف روی کاج‌ها» اینک بر پرده سینماها نشسته است و ما - من و پیمان معادی - در خلوت یک «روبا» خانه در کنار هم نشسته‌ایم تا خاطره یک زمستان را مرور کنیم.

■

«برف‌روی کاج‌ها» نخستین فیلم «پیمان معادی» نخستین تجربه سخت او در اکران هم هست. از آن شب به‌یادماندنی که او از مراسم اسکار به ایران بازگشت تا به امروز: مسیر پر پیچ و خمی را پشت سر گذاشته‌اند تا به اکران برسد. دهلیز توبه‌نمی‌نظارت، او را در چنبره خود گرفت و روزها و شب‌هایی کاملاً مأیوس‌وار برای او رقم زد. «پیمان معادی» بازیگر، اینک کارگردان هم هست. آنچنان که پیش‌تر از اینها فیلمنامه‌نویس هم بوده است. هم او بود که در جست‌وجوهای جوانی، «آواز قو» را نوشت. سپس «کما»، «شام عروسی»، «عطش» و «کافه‌ستاره» هم اینها بهانه بودند برای ورود به دنیای حرفه‌ای سینما. از چند فیلم کوتاه تجربی ساخت و در همان روزها بود که با «صفر فرهادی» آشنا شد و سر از فیلم «درباره الی» درآورد. حرفه‌ای که زود گرفت و زبانه کشید. «نادر» در «جدایی» با او شناخته شد و «جدایی» نخستین اسکار را برای ایران به ارمغان آورد.

پیمان می‌فرار؟ از فرار نایستاد. او که پیش از این دستی در قلم داشت، فیلمنامه خود را جلو دوربین برد و «برف روی کاج‌ها» را ساخت. تجربه‌ای که او را در نخستین گامش یخته نشان داد. تصاویر سیاه و سفید فیلم، فضای سرد زمستان را به جلو تماشاگر می‌ریخت. «رویا»ی پیمان حالا روی پرده جان گرفته بود. «کاج‌ها» نماد تنهایی «رویا» بند و «رویا» نماد زن امروز. پیمان معادی در درامی ساده قصه‌ای تکان‌دهنده و ژرف را بازگو می‌کند. زنی که می‌خواهد در تلاطم این روزگار دامن از هیاهو بچینند و از آشوب بگذرد.

در خانه «رویا» نشسته‌ایم، رویه‌روی هم. هنوز سخن آغاز نکرده‌ایم که صدای بچه‌گریه‌ای گرفتار در آشپزخانه ما را به خود می‌آورد. عجب حکایتی است این گرفتاری. مادر آن گریه‌طفل بیرون پرسه می‌زند و به درون سرک می‌کشد. او چرا در این خانه، گرفتار آمده است؟ رویا را یا او چکار؟!

گفت‌وگو با یک لیوان چای داغ آغاز می‌شود. نسیم اردیبهشت از درز پنجره مدام تو می‌ریزد. صدای توفیق پیانو در گوشم است که می‌پرسم:

■ چرا پس از این همه مدت -یکسال و نیم- تصمیم گرفتاق سکوتت را بشکنی؟

مهربتریس دلیلی که نمی‌خواستم حرف بزنم، از دست ندادن تمرکزم بود. در فاصله مراسم گلدن‌گلوب و اسکار تا امروز، کارهای بسیاری داشتم‌که باید انجام می‌دادم. بازی در چند پروژه مهم خارجی، رسیدگی به وضع اکران فیلم «برف روی کاج‌ها»و آغاز سلسله گفت‌وگوهایی برای خارج کردن فیلم از بحران.

در تمام طول‌مدتی که در ایران بودم‌هم سعی کردم‌در نهایت صبوری و متانت این امر را پیش ببرم. فیلم «برف روی کاج‌ها»، دو دهه‌ذ با گروه‌های مختلف اهل فرهنگ و سیاست، در حوزه‌های تسمیم‌گیری و نظارت دیدم و با آنها به بحث و گفت‌وگو نشستم. بی‌اغراق بلد بگویم بدون استثنا در همه موارد توانستم‌از نظر متفنی آنها را پس خاریم‌کنم و برگردانم. می‌توانم از بسیاری افراد نام ببرم که ساعت‌ها وقت گذاشتند و فیلم را به اتفاق من تماشا کردند اما و با من وارد بحث و گفت‌وگو شدند. از من افتخار می‌کنم اینکه در تمامی این مدت‌ها و تعدادی دراج شنیدند. اقایان عباس سلیمی‌نمین، امیررضا خواجه، رضا پور حسین، احمد مرادپور و بسیاری دیگر از این افراد بودند. اما نه من با وارد گفت‌وگو شدند و اینکه با جای تشکر دارد که نگاهشان به سست حذف فیلم نرفت. بلکه آنها قایل به گفت‌وگو بودند. چون معتقدم کسی‌که قایل به گفت‌وگو نشدند می‌خواهد در مسیر مأسسه‌امیز یک مشکل را حل کنند. هرچند از نگاه من هیچ مشکلی وجود نداشت. اما بالاخره آنها مشکلی در فیلم مشاهده کرده بودند که خواهان اصلاح آن بودند. اتفاقی که به دیدن فیلم می‌نشستند به اتفاق همراستان نبود. بعد حتی گروهی از روحانیان هم بودند. آنها هم نسبت به فیلم واکنش نشان داده بودند. در طول گفت‌وگوها فشرفته‌ام مواضع از حالت به ملایم و درنهایت به نرم تبدیل می‌کرد. در بدترین حالت به من گفته می‌شد که ما متوجه شدیایم که فیلم هیچ مشکلی ندارد اما ممکن است تماشاگر عادی در پاره‌ای موارد دچار سوءتفاهم شود و توصیه‌هایی می‌کردند تا اصلاحاتی صورت گیرد. من هم می‌پذیرفتم. صریحا بگویم من برای نجات فیلم تن به ساسور می‌دهد ولی اینکه اکران فیلم را با تاخیر مواجه کنند؛ دیگر قبول نکردم. چون بهانه‌های برای اسکال‌گیری وجود نداشته باشد. قصد من از پذیرش آن اصلاحات این بود که نشان دهم از سوی من حسن‌نیت وجود دارد. من اهل مدارا و گفت‌وگو هستم. به تساهل و تسامح اعتقاد دارم و در هیچ مورد‌ی خاصه به مجادله و درگیری نیستم. همواره معتقد به گفت‌وگو و رایزنی بودم. می‌دانم بسیاری از قهرها و فی‌ورهای ما از کم بحث و گفت‌وگو بوده‌اند. اما بی‌پاکلاه بیش می‌آید و در صورت مواجهه با واقعیت حقیقت رنگ نشان خواهد داد. اگرچه اسانی صبوری و تحمل می‌توان امور را داهیانه پیش برد، بی‌اینکه دچار آسیب شوید. با این منبی، امور مرتبط با فیلم «برف روی کاج‌ها» را پیش بردم‌ام. اما گویا در موارد‌ی هرچه صبوری به خرج دهید به حساب ضعف تو گذاشته می‌شود و این تصور پیش می‌آید که لابد اشکالی قرار از اینها وجود دارد. ولی دقت کنید تو به همین مقدار کم سانسور رضایت داده‌ای. پس باز هم می‌گرند. دنبال سرنخ‌های دیگر تا در فیلم ایرادهای تازه‌تری پیدا کنند. اینچنین می‌شود که کار گره می‌خورد و مشکل از پس مشکل پیش می‌آید و این پیچ‌وخم‌دگی باعث می‌شود که پس از یک‌سال‌ونیم دوندگی و رایزنی و گفت‌وگو فیلم بالاتکلیف بماند. تا همین اواخر که بالاخره سرنوشت به ما روی خوش نشان داد و فیلم از برزخ بلاتکلیفی درآمد و اکران شد. البته این را هم بگویم که در طول این یک‌سال‌ونیم رایزنی و گفت‌وگو تجارب گرانبهایی کسب کردم که می‌تواند در گام‌های بعدی به کارم بیاید.

■ چه شد که مشکل فیلم برطرف شد؟

دیروز بلندی از سوءتفاهم بین من و برخی از اقایان رخ‌داد که باید برداشته می‌شد. گمان می‌کنم آن گفت‌وگوها و صبوری‌ها کار خودش را کرد و این دیوار فروریخت. هرچه باشد فیلم «برف روی کاج‌ها»ی همان دستگاهی که بر سازوکار اکران و نمایش فیلم‌ها نظارت می‌کند، پروانه ساخت گرفته بود. غیرمنطقی به نظر می‌رسد فیلمی را با همان سیستم نظارتی بسازی بعد نتوانی از همانجا پروانه اکرانش را بگیری. این مشکل مربوط به آنجا نمی‌شد، مربوط به بخش‌هایی خارج از دستگاه امور سینمایی کشور می‌شد. بخش‌هایی بیرون از حوزه نظارتی سینما که مستقیما مربوط به سازمان امور سینمایی هم نیستند اما در امور سینما تاثیرگذارند به همین علت است که در پاره‌ای موارد فیلمسازان با مشکلاتی از این دست روبه‌رو می‌شوند. نظرها و سلیقه‌هایی خارج از سازمان به آنها تحمیل می‌شود که بیش‌تر از آن در زمان تولید و ساخت به آنها منتقل نشده بود و این می‌شود که باید با دهها نفر حرف بزنی و آنها را متقاعد کنی. متقاعدشان کنی که فیلم ایرادی ندارد. ایراد در طرز تفکر برخی از ماست که در مواجهه با پاره‌ای مسایل دچار سوءتفاهم می‌شویم. این نشست‌ها و گفت‌وگوها هم زمان می‌برد. هماهنگی‌اش و اینکه آنها از چه طیف آدم‌هایی هستند و حالا قرار است در آن جلسات چه گفته شود. خوشش پرونده‌ای است. در طول مدت یک سال گذشته من با گروهی از نمایندگان مجلس، مقاماتی از برخی وزارتخانه‌ها، شورای شهر، وزارت ارشاد و تنی چند از روحانیان جلسه داشتم‌ام و با یکایک آنها گفت‌وگو کردام.

در تمامی این جلسات در نهایت سلوک به گفت‌وگو می‌نشستیم. با اینکه در گام اول مشکل بر سر جایش بود اما نگاه‌های مهربان بسیاری، با من همراهی می‌کرد و این برایم انگیزه‌کننده بود.

حتی یک‌بار هم از مجله چلچراغ با من تماس گرفتند و پیشنهاد کردند که با آقای «علی مطهری» در یک مناظره مطبوعاتی شرکت کنم. من استقبال کردم، اما اتفاق نیفتاد حتی به تهیه‌کننده فیلم - آقای ساداتیان - پیشنهاد کردم اگر ممکن است در یک برنامه زنده تلویزیونی با برخی از همین آقایان، نظیر آقای «علی مطهری» یا «دکتر کوشکی» وارد بحث و مناظره شوم. چون مطمئن بودم حرفم از موضع درستی است و هر مخاطب اهل استدلالی را متقاعد خواهد کرد. البته این هم برگزار نشد. اینها را می‌گویم تا شما را در جریان یک پروسه یک سال و چند ماهه قرار دهم. حالا هم که بالاخره دوندگی‌ها جواب داد و فیلم اکران شده است.

■ البته نه در سینماهای حوزه هنری؟

بله در سینماهای حوزه هنری همان‌طور که خودشان از قبل اعلام کرده بودند، اکران نشد. در جلسه مطبوعاتی که آن «شش فیلم تحریمی» در دفتر آقای «ساداتیان» برگزار کردند، من گفتم که حوزه هنری خیلی هم دلش بخواهد که فیلم‌های ما را اکران کند. حالا هم همین را می‌گویم. همان‌طور که فیلم ما به سالن آزادی احتیاج دارد، سالن سینما آزادی هم به فیلم‌های ما نیاز دارد؛ چرا نباید از طریق یک مفاهمه این گفت‌وگو را پیش برد؟

من با شهرامی که پس از اکران نگرفتن فیلم‌ها در سالن آزادی پای پوستر فیلم‌ها پاب شد، مخالفم. اینکه می‌نویسند «فیلمی که توسط حوزه هنری تحریم شد»، این را نوعی دمکجی می‌دانم. همان‌طور که دوستان مسوول در حوزه هم نباید به حوید این حق را بدهند که به جای گفت‌وگو و مفاهمه از سر لجاج با فیلمسازان وارد شوند. اگر دغدغه‌های باعث اکران نشدن این فیلم‌ها شده است باید منطقی در گفت‌وگویی صمیمی مطرح شود، نه با متلک‌انداختن و طعنه زدن و خبرسازی مطبوعاتی از طرف ما فیلمسازان که قطعا کاری ازپیش نخواهد رفت.

■ اصلا مشکل فیلم «برف روی کاج‌ها» از کجا شروع شد؟ فیلم در جشنواره فیلم فجر سال ۹۰ نمایش داده شد و در همان جشنواره هم جایزه بهترین فیلم از نگاه تماشاگران را گرفت. پس چرا اکراش این همه مدت به تعویق و شایعه توقیفش بر زبان‌ها افتاد؟

مشکل فیلم از زمانی آغاز شد که تهیه‌کننده یکی از فیلم‌ها همان فیلم‌ها در جشنواره فجر سال ۹۰ نمایش داده شد و در همان جشنواره هم جایزه بهترین فیلم از نگاه تماشاگران را گرفت. پس چرا اکراش این همه مدت به تعویق و شایعه توقیفش بر زبان‌ها افتاد؟

مشکل فیلم از زمانی آغاز شد که تهیه‌کننده یکی از فیلم‌ها همان فیلم‌ها در جشنواره فجر سال ۹۰ نمایش داده شد و در همان جشنواره هم جایزه بهترین فیلم از نگاه تماشاگران را گرفت. پس چرا اکراش این همه مدت به تعویق و شایعه توقیفش بر زبان‌ها افتاد؟

■ اصلا مشکل فیلم «برف روی کاج‌ها» از کجا شروع شد؟ فیلم در جشنواره فیلم فجر سال ۹۰ نمایش داده شد و در همان جشنواره هم جایزه بهترین فیلم از نگاه تماشاگران را گرفت. پس چرا اکراش این همه مدت به تعویق و شایعه توقیفش بر زبان‌ها افتاد؟

مشکل فیلم از زمانی آغاز شد که تهیه‌کننده یکی از فیلم‌ها همان فیلم‌ها در جشنواره فجر سال ۹۰ نمایش داده شد و در همان جشنواره هم جایزه بهترین فیلم از نگاه تماشاگران را گرفت. پس چرا اکراش این همه مدت به تعویق و شایعه توقیفش بر زبان‌ها افتاد؟

■ گفتی اینکه یک زن مطلقه با مرد جوان همسایه به یک کنسرت برود از نظر برخی محل اشکال است؟ یا خیلی به آن بزرگی از جانب مرد، چندان به چشم آنها نیامد پس چرا؟

شاید حرف تندی است که می‌خواهم بزنم و آن اینکه هستند مردهایی که فیلم را اینهای درن برابر زنگی واقعی خودشان می‌بینند و این واقع‌نمایی برایشان فیلم را نمی‌توانستند تحمل کنند. این از تحمل‌ناپذیرترین بود. وقتی چهره خود را در سیمای پرسوناژ مرد فیلم می‌بینند باعث خشمشان می‌شد. مهرداد، باور نمی‌کنی که یکوبم تعدادی از خانم‌های محجبه‌ای که با همراستانی برای بازبینی و قضاوت درباره فیلم به نشستهای نمایش فیلم آمده بودند بعد از تماشای فیلم نزد من می‌آمدند و از من می‌خواستند تا سلامتی‌شان را حفظ کنم. برای رفتار از سوی آن بلوان محترم یک تورم اژرشکاری روی فیلم بود. آنها یا این حرکت به من این اطمینان را می‌دادند که پیش‌تر از اینها فیلمنامه‌نویس بوده‌ام و اینکه من را می‌گویم تا شما را در جریان یک پروسه یک سال و چند ماهه قرار دهم. حالا هم که بالاخره دوندگی‌ها جواب داد و فیلم اکران شده است.

■ البته نه در سینماهای حوزه هنری؟

بله در سینماهای حوزه هنری همان‌طور که خودشان از قبل اعلام کرده بودند، اکران نشد. در جلسه مطبوعاتی که آن «شش فیلم تحریمی» در دفتر آقای «ساداتیان» برگزار کردند، من گفتم که حوزه هنری خیلی هم دلش بخواهد که فیلم‌های ما را اکران کند. حالا هم همین را می‌گویم. همان‌طور که فیلم ما به سالن آزادی احتیاج دارد، سالن سینما آزادی هم به فیلم‌های ما نیاز دارد؛ چرا نباید از طریق یک مفاهمه این گفت‌وگو را پیش برد؟

من با شهرامی که پس از اکران نگرفتن فیلم‌ها در سالن آزادی پای پوستر فیلم‌ها پاب شد، مخالفم. اینکه می‌نویسند «فیلمی که توسط حوزه هنری تحریم شد»، این را نوعی دمکجی می‌دانم. همان‌طور که دوستان مسوول در حوزه هم نباید به حوید این حق را بدهند که به جای گفت‌وگو و مفاهمه از سر لجاج با فیلمسازان وارد شوند. اگر دغدغه‌های باعث اکران نشدن این فیلم‌ها شده است باید منطقی در گفت‌وگویی صمیمی مطرح شود، نه با متلک‌انداختن و طعنه زدن و خبرسازی مطبوعاتی از طرف ما فیلمسازان که قطعا کاری ازپیش نخواهد رفت.